

بررسی و نگاهی به جایگاه وطن در شعر بهار

خداداد کریمی نسب

فارغ التحصیل زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

چکیده

واژه ی عشق همواره در طول سالیان دراز، یکی از کلیدی ترین واژگان در پهنه ی زبان فارسی، برای بیان احساسات، مورد توجه شعرا ی بسیاری بوده و در این رهگذر، در قرون مختلف، شاعران بسیاری با مورد خطاب قرار دادن عشق، زیباترین اثر ادبی کارنامه هنری خود را آفریده اند. موضوع عشق معمایی ست بی شرح که در حیطه ی دانش هیچ کس نمی گنجد و هر کس به مقتضای دریافت درونی خود درباره عشق و ماهیت آن سخن گفته و با بیان گونه گون از قصه ناتمام عشق در هر عصر و دوره ای دم زده است. یکی از این شعرا ی ادب معاصر، میرزا محمد تقی ملک الشعرا ی بهارست که در عصر مشروطه با توجه به اوضاع حاکم در بحث وطن، و آزادی وطن از چنگال اجانب، با کلام شیوایی سیمای عشق را در قالب حب الوطن، به تصویر کشیده است، در این مقاله سعی بر آن است که به روش توصیفی - تحلیلی به بررسی جلوه های ویژه عشق در دیوان بهار از منظر وطن پرستی پرداخته و به این سوال پاسخ دهیم که عشق از منظر او چه صفات و ویژگی هایی دارد و آیا تفاوتی با عشق سایر شعرا در ادوار گذشته داشته یا خیر.

واژه های کلیدی: عشق، بهار، وطن دوستی، آزادی خواهی

بیان مساله

عشق کلامی است موجز که در اصل پرتویی از جمال حقیقت الهی است، زیرا حسن و زیبایی که در جهان مشهودست جلوه‌هایی از شاهد ازلی است. و از نظر عرفا وسیله و مقدمه‌یی است برای رسیدن به عشق حقیقی، به شرط اینکه احساسات معنوی را برانگیزد و عاشق به کمال برسد در غیر این صورت مذموم است. در اکثر دیوان‌های شعرای ادب فارسی، بن‌مایه‌ی اصلی موضوعات شعری عشق است. هر کدام از شعرا و عرفای پهنه ادب، برحسب روحيات و نگاهی که به جهان خلقت و فلسفه حیات دارند، با سبک خاص خود، عشق را بیان نموده و با نگاه‌های متفاوت موجب تقسیم عشق به مجازی، حقیقی، عرفانی و زمینی شده‌اند. در ادبیات فارسی عشق را از دو جنبه می‌توان مورد بررسی قرار داد؛ عشق مجازی یا زمینی و عشق الهی یا عرفانی. عشقی که در ادبیات مد نظر شاعران پارسی زبان بوده از همان ابتدا حقیقت وجودی و کلامی خویش را به طرز دلنشین در حیطه شور و احساس به منصف ظهور رسانیده و در عمق جان ریشه دوانیده است.

چنانکه سنایی، مولوی، حافظ و عطار از منظر عرفانی و سعدی و خواجوی کرمانی و کمال الدین وحشی بافقی با پرداختن به عشق زمینی و گاه عرفانی اشعار زیبایی خلق کرده و بخش مهمی از سروده‌های خود را بدان اختصاص داده‌اند.

حافظ: از ازل پرتوحسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(خالقی، ۱۳۸۲: ۳۸۶)

مولانا: ما هم از مستان این می بوده ایم عاشقان درگه وی بوده ایم
ناف ما بر مهر او ببریده اند عشق او در جان ما کاریده اند
(زمانی، ۱۳۷۳: ۶۵۱)

سعدی: حکایتی از گلستان دارد نغز و دلکش بدین مضمون: یکی را از ملوک عرب حدیث مجنون و لیلی و شورش حال او گفتند که با کمال فضل و بلاغت سر در بیابان نهاده است و زمام عقل از دست داده. بفرمودش تا حاضر آوردند و ملامت کردن گرفت که در شرف انسان چه خلل دیدی که خوی بهایم گرفتی و ترک عشرت مردم گفتی؟ گفت:

کاش آنان که عیب من جُستند رویت، ای دلستان، بدیدندی
تا به جای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱)

سَر سخن از دلدادگی و عشق، اعجاب انگیز و شنیدنی است، اما با این اوصاف، معمایی است از شرح بی‌نهایت تمنای دل که صدها سخنور ادیب را به دنبال خود می‌کشانند. «موضوع عشق معمایی است بی شرح و موضوعی است که در حوصله‌ی دانش هیچ‌کس نمی‌گنجد و هرکس به مقتضای دریافت ذوقی خود در حق عشق و درباره‌ی ماهیت و تعریف آن، سخن‌ها گفته و با بیان گونه‌گون از قصه نامکرر عشق دم زده است.» (میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

به بیانی دیگر عشق، افراط محبت است ... عشق درخت وجود عاشق را در تجلی جمال معشوق محور گرداند که تاچون ذلت عاشقی برخیزد، همه عشق ماند، و عاشق مسکین را از آستانه نیاز در مسند ناز نشاند و این نهایت مراتب محبت است. (خمینی ر، ۱۳۷۴: ۲۳۰)

باید گفت: عشق واژه ای است بسیار مقدس که حیات و ممات کائنات برپایه آن استوارست. به قول مولانا داستان عشق داستانی دیگرست، شاعران عارف به نوعی و شاعران غیر عارف به نوعی دیگر عشق را در کلام خود استعمال کرده و برخی آن را محور سخن خود قرار داده اند.

افلاطون می گوید: روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حس مطلق یعنی خیر را بدون پرده و حجاب دیده است، پس در این دنیا چون حس ظاهری و نسبی و مجازی را می بیند از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می کند، غم هجران به او دست می دهد و هوای عشق او را برمی دارد، فریفته می شود و مانند مرغی که در قفس است می - خواهد به سوی او پرواز کند.» (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

در میان متون شعر معاصر فارسی، آثار گران بهای بسیاری به چشم می خورد که هر یک آینه تمام نمایی از فرهنگ و پیشینه تاریخی این مرز و بوم است. امروز آشنایی به چنین متونی مستلزم فراگیری مقدماتی است که نیازمند ورود به دنیای اندیشه و دستیابی به مفاهیم ارزشمند شاعرانی دارد که هزار توی لغات و دانش های ادبی آنان مسائلی جدید کشف می شود. یکی از این آثار دیوان ارزشمند ملک الشعرای بهار است. که تمام سخن شناسان اشعار او را یکی از مهمترین آثار سخن فارسی دانسته اند و هیچ محققى را نمى توان یافت که از تاریخ زبان ایران گفته باشد و اهمیت اشعار بهار را نادیده گرفته باشد. همچنان که در دوره های گوناگون ادب پارسی، بر مبنای ذهنیت غنائی شاعران، فراز و فرودهایی وجود داشته است، اما هیچ گاه ادبیات از عشق خالی نبوده و در این تحقیق نیز پرسش اصلی در این زمینه صورت گرفته که استاد بهار تا چه اندازه به دنبال عشق و جاذبه های آن بوده و با طرح دو سوال به موضوع می پردازد.

۱- آیا در اشعار بهار مانند سایر شعراء ردپای عشق دیده می شود؟

۲- در صورت مثبت بودن این عشق در چه زمینه و از چه نوع می باشد؟

سوالات تحقیق

هدف از نگارش این تحقیق بررسی زوایای فکری ملک الشعرای بهار در خصوص عشق و جلوه های ویژه این کلام رمز آلود است که

۱. آیا دیدگاه او نسبت به عشق بسان شعرای ادوار گذشته است و یا صبغه ای دیگر دارد؟
۲. اگر عشق در نگاه او مجازی ست چه کسانی در نظرگاه او جای دارند و اگر حقیقی ست خامه های فکری خود را به چه چیزی معطوف داشته است؟

اهداف و ضرورت تحقیق

بهار در زمره شاعرانی است که در عصر مشروطه با توجه به اوضاع حاکم در بحث وطن با کلامی شیوا کلمه عشق را در قالب حب الوطن معرفی نموده و به تصویر کشیده و در جای جای دیوان او با شور و حرارت خاصی سروده هایی برای وطن تقدیم داشته که در آن آزادی وطن و در اسارت نبودن آن را از خداوند خواسته است لذا در این مقوله با بررسی سروده های وطنی وی به این سوال پاسخ دهیم که عشق از نظر وی اساساً چه صفات و ویژگی هایی دارد و آیا عشق او مجازی است یا معنوی؟ به همین جهت اهداف این تحقیق را می توان اینگونه برشمرد:

۱. شناخت شیوه های تصویرگری وی در قالب الفاظ و معانی ملموس نسبت به وطن

۲. شناخت گستردگی و دامنه های عشق در باب وطن به طرق گوناگون در قالب شعر

۳. درک مطلب و رابطه جانسوز عشق وی به وطن و تفهیم آن به خوانندگان

۴. آشنایی خوانندگان با افکار وطن پرستانه بهار

روش تحقیق

آشنایی فراوان بهار به علوم متعدد و اشارات وی در اشعارش با ترکیبات ویژه و خاص و استفاده از مصادر فراوان لغات عربی، دانستن شعر او را منوط به یافتن لغات و صور خیال نموده و گستردگی توصیف گری وی که از طبع و ذوق سرشار او سرچشمه می گیرد نیازمند به مطالعه فراوان دیوان لغات داشته و پس از مطالعه مضامین فکری و اندیشه های ناب او اشارات به وطنیات وی به طور مجزا دسته بندی و جمع آوری گردید. برای تحقق به این امر به روش کتابخانه ای و فیش برداری از تمامی مضامین شعری او و انطباق معانی شعری با مضمون عشق کاری بود که در مدت ۳ ماه و با صرف وقت بیش از ۳۰۰ ساعت و مطالعه قصاید و غزلیاتش به روش بیت محوری، شاهد مثال ها جمع آوری و در پایان کار با دسته بندی در خصوص اجتماعی، سیاسی، عاطفی به رشته تحریر درآمد تا مقاله کنونی شکل گرفت.

پیشینه تحقیق

در زمینه ی اندیشه های وطن پرستی و وطن دوستی، پژوهشگرانی چند در عرصه ی ادب پارسی قلم فرسایی نموده و وطن و وطنیات خود را در آینه ی زلال افکار خویش ترسیم و به رشته تحریر درآورده اند؛

از آن جمله «لilای وطن در آغوش مشروطیت» از دکتر ناصرالدین شاه حسینی و مسعود سرحدی (۱۳۹۰) نشریه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی شماره ۱۰، که در آن انگیزه ها و سطوح وطن پرستی در شعر شاعران برجسته عصر مشروطه به طور مشروح بررسی گردیده و لب کلام مقاله در خصوص ضعف و زبونی دولت عصر در مدیریت جامعه و جریحه دار شدن غرور ایرانی در خصوص صیانت از تمامیت ارضی کشور را عامل توجه و سرایش شعر از سوی شعرای آن عصر با توجه به رسالت اجتماعی شان می دهد.

در این مقاله «رویکرد شاعران به وطن به سرایی، ترکیبی از تمام باورهای مختلف وطن خواهی اعم از ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم، شوونیسم و حتی در معنای مسقط رأس و زادگاه» بوده است.

همچنین «تحلیل مفهوم وطن در شعر و اندیشه میرزاده عشقی» از میلاد شمعی و مینو بیطرفان (۱۳۹۳). مجله علمی پژوهشی شعرپژوهی دوره ی شش که با تحلیل مفهوم وطن، دیدگاهها و چشم اندازهای میرزاده عشقی در ارتباط با مسائل سرزمینش تبیین گردیده بررسی شده است.

«اندیشه وطن در شعر دوره ی مشروطه» از محمد بهنام فرد (۱۳۸۸)، فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان فارسی شماره ۲۶؛ با نگاهی گذرا به مفهوم قدیم و جدید وطن و جایگاه این اندیشه در شعر دوره مشروطه به مسئله وطن پرداخته. و در مقاله «وطن در شعر دوره مشروطه» از ناصر نیکویخت و غلامعلی زارع (۱۳۸۵) مجله دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی «دانشگاه خوارزمی» (دوره ی ۱۴) نیز وطنیات شاعران مشروطه را بررسی نموده است.

و بالاخص در زمینه افکار و اندیشه های مدیریتی بهار نیز تحقیقاتی صورت گرفته؛ از آن جمله مقاله ی «حاکمیت و رهبری در اندیشه ی بهار» از رسول حسن زاده (۱۳۸۵) فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س) سال شانزدهم که در آن نوع مدیریت مطرح می باشد.

و اما مقاله ی «بررسی درون مایه ی وطن در اشعار بهار و حافظ ابراهیم» از وحیده نوروززاده چگنی و الهام مریمی (۱۳۹۲) مجله مطالعات و تحقیقات ادبی شماره ۱۷، که به مقایسه اشعار دو شاعر به بررسی وطنیات آن دو و بیزاری شان از تسلط بیگانگان بر وطن پرداخته، مورد مطالعه و تفحص قرار گرفته. و با نگاهی کامل به «مقایسه ی تطبیقی جلوه های وطن پرستی در اشعار بهار و ایلیا ابوماضی شاعر لبنانی» از رسول عبادی و علی رضانی (۱۳۹۴)، همایش بین المللی جستارهای ادبی زبان و ارتباطات فرهنگی که مشترکات و مفترقات اندیشه های وطنی این دو شاعر را به بحث کشانده بررسی گردیده است. همچنین در بررسی و تفحص در مقاله جلوه های ملی گرایی در شعر شوقی و بهار، که دو شاعر معاصر در دو حوزه متفاوت ادبیات فارسی و ادبیات عرب هستند اینگونه مستفاد گردید که به سبب داشتن ویژگی های مشابهی چون همزمان بودن، زیستن در هنگام استبداد سیاسی، درگیری با کشورهای استعمارگر، آزادی خواهی و داشتن مبارزات انقلابی و تحمل تبعید و زندان از نظر فکری و ادبی بسیار به هم نزدیک اند. این مشابهت به حدی است که به رغم بی خبری این دو شاعر از یکدیگر و اینکه هیچ نام و نشانی از یکی در دیوان دیگری به چشم نمی خورد، روح مشترکشان آنها را کاملاً آشنا جلوه می دهد. دو روحی که در سایه تربیت اسلامی بالیده اند و به کمال رسیده اند. بررسی تطبیقی اشعار این دو شاعر نشان می دهد که میهن دوستی و عشق به وطن از جلوه های بارز اندیشه های آنان است.

تفاوت مقاله ی موجود با پژوهش ها و مقالات مذکور در آن است که در بررسی ویژه ی جلوه های عشق در دیدگاه بهار صبغه ای متفاوت با دیگر شعرای معاصر دیده شده و از منظر ناسیونالیستی او همچو مجنون به قد خرامنده ی لیلی در قالب وطن می نگرد. بارزترین احساسات این شاعر فرهیخته وطنیه سرایی او از روی دل دردمند و آه و ناله جانسوز مادری برای کودک درون پرورده اش می باشد؛ همان وطنی که او چون گل می بوید و به قد خرامنده اش می نگرد و چون دایه ای دلسوز برای نجات وطن خود را به حبس می افکند تا شاید قدمی برای نجات وطن برداشته باشد.

عشق او به وطن عشقی است جانگداز و مملو از احساس مسئولیت در راه اعتلای فرهنگی و رشد اقتصادی کشور بدون سرسپردگی به اجانب؛ گویی قلبش فقط و فقط برای وطن می تپد و انتظارش از این سُرّایش مجنون وار حاکمیت و تمامیت ارضی کشور است برای مقابله با بیگانگان و رسیدن به قله ی افتخار.

شاهها بدین زبونی و اهمال
امروز هند و چین و ختن نیست
با دشمنان ملک بفرمای
کاین باغ جای زاغ و زغن نیست
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۳۳)

اما آنچه در این مقاله از اهمیت ویژه برخوردار است که تاکنون بدان اشاره نشده وطن پرستی تا پای از دست دادن آزادی، و ترجیح حصر در زندان بر گنج در دست غریبان و اجانب است که شور وطن پرستی را در حدّ اعلا به تصویر می کشد. اندیشه وطن پرستی در این شاعر به گونه ای محصول تحولات عصر قاجار است، زیرا جوّ دینی و مذهبی و ترجیح آن بر افکار غربی بستری مناسب برای بیداری وطن بوجود می آورد.

در شعرگرایی از شاعران معاصر-عموماً کسانی هستند که التفاتی به شعر نو نداشته در قالبهای سنتی شعری سرودند. یکی از این شعرای نغز پرداز ملک الشعرای بهار است که عشق در نهان خانه ی دل او دردی بی درمان است و عشق را خانمان برانداز معرفی می کند:

عشق دردی است که اندرین گیتی	داروی او حکیم نفرستاد
هر بنایی زیخ و بن برکند	من ندانم که این بنا که نهاد
چشمم از درد عشق در زاری	دلم از شور عشق در فریاد
گشته این یک چو آذربرین	گشته آن یک چو دجله بغداد
هر که را عشق زد به دامن دست	بایدش دین و دل ز دست بداد

(بهار، ۱۳۸۷: ۱۰۶)

واژه ی وطن در ادبیات معاصر

معنی وطن و مفاهیم آن

[و] (ع مص) جای گرفتن و مقیم شدن ، ساکن شدن، جایی که شخص زاییده شده و نشو و نما کرده و پرورش یافته باشد. شهرزاد (لغتنامه دهخدا)

وطن بیشتر در دو معنی عمده به کار رفته است، یکی معنای قدیم که به معنی خانه، سرزمین یا ولایتی بوده که شاعر یا نویسنده، آن را سرزمین خود می دانست و در آن متولد شده بود، چنانکه شیراز، وطن حافظ و سعدی، توس، وطن فردوسی و شروان، وطن خاقانی می باشد. (دهخدا. وطن) و دیگری به معنای ملیت و هویت ایرانی است.

وطن در مفهوم جدید یعنی ملیت و هویت ایرانی با همه شئون آن

بدون شک این، مفهوم وطن نیز همانند دیگر محورهای اندیشه، متأثر از اندیشه هایی بود که از اروپا به این سرزمین وارد شد. کسروی در این باره می گوید: "چون مردم با اندیشه های اروپایی و چگونگی زندگی اروپاییان آشنا می گردند، با عنوان میهن و میهن دوستی نیز آشنا می شوند.

یعقوب آژند نیز در کتاب ادبیات نوین ایران با بیانی نه چندان خوش بینانه، روح ملی گرایی را برخاسته از غرب و سرآغاز ورود آن به ادبیات فارسی را دوره ی مشروطه می داند و میگوید: "ملی گرایی به سبک و سیاق غرب نیز از رگ و پی همان غرب گرایی بود و نطفه ی این سنخ ملی گرایی در عصر مشروطیت بسته شد". (ادبیات نوین ایران، ۱۳۶۳: ۱۰)

این نوع اندیشه ها که در آثار ادبی دوره ی مشروطه فراوان یافت می شود، در بعد سیاسی حکومتی به دوره ی حکومت سپهسالار می رسد. به قول آدمیت: "در زمره ی اهل دولت، پیش از هر کس سپهسالار و مستشار الدوله بودند که مفهوم اجتماعی و سیاسی وطن و ملت را نشر دادند و مروج آن مفاهیم در عرف جدید سیاست بودند." (آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۶۱) سپهسالار از جمله کسانی بود که کوشید تا مفهوم رعیت را تغییر دهد. از جمله اصطلاحات سیاسی جدیدی که او به کار برد، یکی وطن داری بود.

لايه لای روزنامه هایی که قبل از مشروطیت منتشر می شد، نکات قابل توجهی در مورد وطن دیده می شود. روزنامه ی وطن در این خصوص می گوید: "از آنجایی که وطن پرستی برای هر فرد از افراد یک ملت بزرگترین فضیلت هاست ما نیز نام روزنامه ی خود را وطن (لاپتری) گذاشته ایم." (آرین پور، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۴۳)

و اما در بین شاعران، وطن پرستی در مفهوم جدید، تقریباً چیز تازه ای بود. تا قبل از مشروطیت اگر هم گاه شعری با رنگ و بوی میهنی دیده می‌شد، یا از نوع حماسه های مصنوع مثل آثار محمود خان صبا، یا از نوع آثار انتقادی قائم مقام بود. مرحوم بهار در این مورد می گوید: "اما سیاست و وطن پرستی، در این وادی شاعر ایرانی زیاد وارد نیست. زیرا حکومت به او اجازه ی مداخله در سیاست نمی داده است و دین اسلام نیز وطن خاصی نمی شناخته و به ندرت شعری دیده ایم که در سیاست و وطن پرستی شعر گفته باشند و از قضا همه محروم و محبوس و آواره شده اند. تنها از مشروطه به بعد قصاید و اشعار وطنی و سیاسی معلوم شده است." (بهار، ۱۳۷۷: ۲۷)

وطن در شعر دوره ی مشروطه

در شعر دوره ی مشروطیت از سه محور اصلی به وطن نگریسته می شد. یکی همان دیدگاه سنتی حاکم بر ادیان کهن ماست که از آغاز شعر فارسی تا دوره مشروطیت دیده می شود. همان نگاهی که از تأویل حدیث نبوی «حب الوطن من الایمان» برگرفته شده. دوم نگاه بینابینی است که با تفاوت رنگ در آثار ادیب الممالک و سیداشرف و گاهی بهار دیده می شود. وطن در نظر این گروه آمیخته ای از رنگ مذهب به همراه عناصری از تجدد است. اما دیدگاه سوم، وطن را در مفهوم ناسیونالیستی با تکیه بر عناصر هویت بخشی ایرانی مدنظر قرار داده است. در واقع شاخص وطن خواهی در عصر مشروطیت همین برداشت سوم است. (لیلای وطن در آغوش مشروطه، ناصرالدین شاه حسینی: ۲۳۷) که در اشعار بهار هم خودنمایی می کند.

وطنیه سرایی بهار

بهار در نهایت استادی و هنرمندی، سخن خود را در تراز بالای عصر خویش و پیشروتر از شعرای عهد انقلاب مشروطه قرار می دهد و امتیاز بزرگ او آن است که با وجود پیوستگی به مکتب شعری قدما توانسته شعر خود را با خواسته های ملت هماهنگ سازد و ندای خود را در مسائل روز و مسائلی که وطن را دستخوش حوادث نموده بسراید.

بهار، مجنون وطن و شاعر ملی گرایی

در نگاهی کلی شعر بهار سرگذشت کاملی از تاریخ انقلاب مشروطیت از ابتدا تا انتهاست. او تنها شاعریست که از آغاز روزهای انقلاب تا سال ها بعد از خاموشی چراغ آن، در قید حیات بود و صحنه های فراوانی از ایثار و پایداری، غم و شادی، خیانت و امانت را به چشم خویش دید و همه را با زبان و شعر گویای خود به تصویر کشید در حقیقت: "در سرگذشت کاملی که ملک الشعرا در جلوه های گوناگون شعر خویش از ایران به دست می دهد، هم از روزگار درخشندگی و عدالت اجتماعی و شادمانی ها و فیروزی ها سخن به میان می آید و هم تیره بختیها و سیه روزیها یا علل و اسباب آن در جای خود به یاد آورده می شود." (یاحقی، ۱۳۷۴: ۳۶) همین مسئله است که او را به شاعر ملی ایران بدل کرده به طوریکه به جرات پس از فردوسی بزرگ، که حس میهن دوستی و غرور ملی در حماسه ی ماندگارش جلوه ی تام و تمامی یافته است، هیچ شاعری همچون بهار با این حدت و حرارت و با این وسعت و عظمت از وطن سخن نگفته است. (حسین پور، ۱۳۸۷: ۵۴۳)

دلدادۀ ی وطن، حامی مشروطه

بهار در غزلیات و تصنیفهای سیاسی خود، وطن را جانشین معشوق سنتی ادب فارسی می‌سازد و به جای رقیبان، دشمنان ایران، روس و انگلیس را می‌نشانند و حب وطن را هم نماد عشق لایزال می‌داند و خود نیز به عنوان وطن پرستی عاشق از سوز و گداز خویش و رنجی که از دیدن معشوق وطن در دست رقیبان دارد با همان نمادهای شعر سنتی سخن می‌گوید. گوئی، شاعر می‌خواهد یادآوری کند که پشت این جنگ و جدال‌ها و گفتمان‌های دلدادگی، همان بهار وطن دوست پنهان است. همان شاعری که به خاطر سروده‌های وطنی‌اش، صدمات فراوان ازدستگاه حاکم دیده، اما آرامش خاطر او از آن است که خود را چو بلبل دستانرسا از بهر وطن می‌بیند و از برای وطن و دفاع از مشروطه با نطق و بیان و شعر و مقاله جامعه و ملت را به حمایت از مشروطیت تشویق می‌کند و این عشق در ترانه ی مّلی او در سال ۱۲۸۷ شمسی به مناسبت قیام سرداران ملی ستارخان و باقرخان که با حمایت آیت الله محمدطباطبائی بر علیه حکومت استبداد انجام دادند به وضوح دیده می‌شود:

روزی دوسه آتش جهانسوز	در خرمن ملک مهمان شد
خون‌های شریف پاک هر روز	برخاک منازعت روان شد
و آن قصه ی زشت حیرت اندوز	سرمایه ی عبرت جهان شد
امروز به فرّ بخت فیروز	دل‌های فسرده شادمان شد
از فرّ مجاهدان بهروز	آن را که دل تو خواست آن شد
و زتابش مهر عالم افروز	ایران فردوس جاودان شد
شد شامش روز و روز نوروز	زین بهتر نیز می توان شد

(بهار، ۱۳۸۷: ۱۳۴)

عشق وطن عجین شده در جان و تن بهار

بهار، غزل بسیار زیبایی را در سال ۱۲۸۹ شمسی - چهار سال بعد از انقلاب - هنگامی که لشکریان روس به بهانه‌ی حفظ اتباع خود به خراسان و نواحی شمالی ایران حرکت کردند، سرود که یکی از شیواترین اشعار وطنی تاریخ ادبیات ایران است. این شعر که نمونه ی اعلاّی تموج احساسات ملی گرایانه ی یک شاعر است که نهایت عشق خود را به وطن ابراز می‌دارد. او در مرکز سروده‌های عاشقانه خود معشوقی را دارد که مانند همیشه چهره ی آرمانی داشته و از زیبایی فوق العاده ی برخوردار است که در هنگام ظهور بزم شاعر را منور و دل او را مسخر می‌سازد و غم و درد معشوق او را آشفته گردانده و غمی سنگین بر دل او می‌نشانند.

ای خطه ی ایران مهین ای وطن من	ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
دور از تو گل لاله و سرو و سمنم نیست	ای باغ گل لاله و سرو سمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن	خالی نشود از دل هرگز محن من
دردا و دریغا که چنان کشتی بی بر	امروز همی کز تافته ی خویش‌نداری، کفن من

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

او همچنین در تبعیت از فرموده پیامبر (ص) که می‌گوید هر که مهر وطن در دل نداشته باشد کافر است اینگونه می‌سراید:

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است

(همان، ۵۴۹)

پیروزی انقلاب مشروطیت و تحول انقلاب نو در ادبیات " سر خیل نسلی بود که درد وطن در آنان به ناگهان بیدار شده بود، همان درد عاشقانه ای که لحن عاشقی وی را از شور و حماسه سرشار می کرد."

نه هر که درد دیار و غم وطن دارد	به راستی خبر از درد و داغ من دارد
ز روزگار خرابم کسی شود آگاه	که خار بر جگر و قفل بر دهن دارد
به حق شام غریبان نگاه داری زلف	دل مرا که پریشانی از وطن دارد

(همان، ج ۲، ۴۵۶)

بهار نگران وطن

او همانند دیگر شاعران این عصر، دردمند وطن است، ایران را دوست دارد و از پریشانی سرزمینش پریشان و با خوشحالی آن شادمان می شود. با اینکه از احمد شاه بد نمی گوید، اما رفتن او را مایه ی آرامش و ثبات ایران می داند و از مردم می خواهد تا از شاهی که از مردم دل کنده است، دل بکنند و دغدغه ها را رها کنند:

ای مردم دل خون وطن دغدغه تا کی
چون شه ز وطن دل بکند دل بکن از وی

(همان، ج ۲، ۳۳۲)

همین نگرانی را با حمله به بیگانه پرستان در جای دیگر، این گونه ابراز می دارد:

ایرانیان به دم کام نهنگ است خدا را	ای خصم وطن راشده سائق به چه کارید
بیچاره وطن در دم نزع است دریغا	ای مرگ وطن راشده سائق به چه کارید

(همان: ۳۰/۱)

او مرکز ملک کیان را از آن ایرانیان می داند و لاغیر...

هان ای ایرانیان ایران اندر بلاست	مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
مملکت داریوش دستخوش نیکلاست	غیرت اسلام کو، جنبش ملی کجاست
برادران رشید این همه سستی چراست	ایران مال شماست، ایران مال شماست

(همان، ج ۱: ۲۵۷)

دل دردمند بهار برای وطن

قلب بهار برای وطن می طپید و درجمعیت های آزادی خواه دمکرات عصر مشروطه برای ایجاد مشروطیت واقعی و بیرون راندن مامورین نادرست از ادارات دولتی، بنای مداخله گذاشته و تحت تاثیر احساسات آزادی خواهانه ی خویش برای کشور قلم فرسایی می کرد:

در دست کسانی است نگهبانی ایران	کاسرار نمودند به ویرانی ایران
آن قوم سرانند که زیر سر آنهاست	سرگشتگی و بی سرو سامانی ایران
الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند	این سلسله در سلسله جنبانی ایران
پامال نمودند و زدودند و ستردند	آزادی ایران و مسلمانی ایران

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۲۱)

او به امید نجات ملک خود را به خطر می اندازد تا بشارت دهنده شوکت و عزت ایرانی آباد باشد:

به امید نجات ملک خود را بشیر شوکت و عمران گرفتم

برای قوت گرگان گرسنه زشیر گرسنه ستخوان گرفتم
عصایی اژدهاوش در دو انگشت بسان موسی عمران گرفتم
(همان: ۵۷۹)

ایران، مادر دل خسته از حوادث

یکی از برجسته ترین قصاید بهار که این رابطه پیام گیری بهار از وطن را به نیکی بیان می دارد، قصیده ی "پیام ایران" است که در سرتاسر آن، شاعر به عنوان پیام آور ایران دردها و رنجها و اندرزهای ایران را به زبان منظوم در گوش ما نجوا می کند:

بهبوش باش که ایران ترا پیام دهد ترا پیام به صد عزّ و احترام دهد
پیام مام جگر خسته را زجان بشنو که پند و موعظه ات با صد اهتمام دهد
دو چشم مام وطن ز آفتاب و مه سوی ماست وزین دو دیده به ما کسوت و طعام دهد
(همان، ۴۴۵)

احساس یأس برای شکوه از دست رفته معشوق

بهار با یادآوری عظمت گذشته ی ایران، یکپارچه یأس می شود و فریاد برمی آورد که:

آن روز چه شد کایران زانوار عدالت چون خلد برین کرد زمین را وزمن را
آن روز کجا رفت که یک حمله ی بهرام افکند زپا ساوه و آن جیش کشن را
آن روز که نادر، صف افغانی و هندی بشکافت، چو شمشیر سحر عقد پرن را
و آن گه به کف آورد به شمشیر مکافات پیشاور و دهلی و لهاور و دکن را
و آن ملک ببخشید و بشد سوی بخارا و زبیم بلرزاند بدخشان و پکن را
و امروز چه کردیم که در صورت معنی دادیم زکف تربیت سرّ و علن را
(همان: ۵۹۱)

یادآوری عشق آتشین

او می گوید ای روزگار ستمگر اگر من از غم و غصه اوضاع وطن بمیرم کی از من یادی خواهی کرد زیرا دلی چون پاره ی آتش فروزان دارم.

ستمگرا، چونکه بمیرم زغم از پس مرگم ای صنم از من کی کنی یاد
که من دلی دارم چون اخگر فروزان بسوزد ازرنج و محن، که بسوزداز محنت و غم
(بهار: ۱۳۸۷: ۱۱۷۱)

وطن آیینۀ تمام نمای ذهن بهار

بیشتر راز و نیاز های شاعرانه بهار در رابطه با بُعد کشوری وطن صورت می گیرد. او در ذهن خود با ایران زندگی می کند. درحقیقت، بهار در گیر و دار رابطه ای عاشقانه که با وطن خود ایران دارد، می تواند صدای او را بشنود، اشک ها و زاری های او را ببیند، و چهره ی او را در دوره های گوناگون تاریخی و در حالت های رنج و شادی و غم ببیند و ترسیم کند و آن چه را به زبان می آورد راز دل ایران است.

هر کو در اضطراب وطن نیست آشفته و نژند چون من نیست
کی می خورد غم زن و دختر آن را که هیچ دختر و زن نیست

نامرد جای مرد نگیرد سنگ سیه چو در عدن نیست
مرد از عمل شناخته گردد مردی به شهرت و به سخن نیست
(همان: ۲۳۲)

توجه به پیام ایران

بهار در چکامه ای زیبا با نام پیام ایران که در آن غرور ملی و حس میهن دوستی جوانان را برانگیخته با اشاره به مفاخر و مآثر گذشته ایران، جوانان وطن را پند و اندرز بسیار داده و در پایان، ایجاد یک حزب نیرومند ملی با حضور ملت‌یون وطن پرست را آرزو کرده است:

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد ترا پیام به صد عزّ و احترام دهد
ترا چه گوید، گوید که خیر ببینی به کار بندی پندی که باب و مام دهد
پیام مام جگر خسته را زجان بشنو که پند و موعظه ات با صد اهتمام دهد
کنون امید من ای نوخطان به سعی شماست مگر که سعی شما داد من تمام دهد
کجاست حزبی از آزادگان که چون پدران زخیم جان بستاندو به دوست جام دهد
(همان: ۴۴۵)

خدمت صادقانه و بی ادعای بهار برای وطن

یکی از مولفه های اصلی وطن دوستی بهار خدمت صادقانه و بی ادعای او به وطن است که می گوید چهل سال به مملکت خدمت کردم و این مطلب چون خورشید روشن برآسمان، واضح تراست و همان أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ بودن تمثیل را یادآور می نماید. اگر قدر قیمت خدمتم به وطن را می خواستم طلب کنم از کره ی طلا هم بالاتر بود.

وی عقیده دارد اگر کسی با نوشتن نثر و سرودن نظم دارای رتبه و مقام می گردید من در راه سروده های وطنی ام و خدمت به وطن به کنگره ی آفتاب مقرر و پایگاهی می داشتم و قدر قیمت خدمت به وطن را یادآوری می نماید:

من آن کسم که چهل ساله خدمتم باشد برآسمان وطن زآفتاب روشن تر
ز نظم و نثر کس ار پایه ور شده بودی مرا به کنگره ی تاج آفتاب مقرر
بهای خدمت و سعی خود ار بخواستم به کره زرین بایستی نمود گذر
(همان: ۵۸۲)

ترک خدمت به وطن، عصیان در برابر خدا

از منظر بهار خودآرایی و فریب سبب فتنه در جامعه است و فتنه و حيله گری، جامعه را از تحصیل بازمی دارد. او عقیده دارد که با راستی و درستی و از روی صدق گفتار می توان وطن را ساخت و ترک خدمت به وطن معصیت است در برابر خداوند.

ای صنم خوب روی به جان تو سوگند کم زغم آتش زدی به جان و تن اندر
سخت بیچم که هر که بیند گوید هست مگر کژدمش به پیرهن اندر
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۰۱)

بهار از غم نابسامانی اوضاع کشور سخت نالان است و وطن را به خورشیدی تشبیه می کند که از دست ناهلان در دام اهریمن افتاده است:

زار بنالیم چنان که هر کس ببیند زار بنالد به حال زار من اندر
روی تو در تاب و تیره، زلف بوی خود فتاده به دام اهرمن اندر
(همان، ۲۰۱)

او نیرنگ را مانع پیشرفت در علم و عمل می داند:

چون گذرد کارها به نیرنگ و افسون هیچ به ندهد کس به علم تن اندر
گر نکنی پیشه راستی و درستی راست نیابی به خدمت، وطن اندر
وز نکنی خدمت وطن به تمامی عاصی گردی به حیّ ذوالمنن اندر
(همان، ۲۰۱)

دفاع از وطن، حمایت از وطن

او در راه حمایت و دفاع از وطن عرقی خاص دارد و می گوید اگر این وطن دلسوز و حامی ندارد برای این است که کسی درد ندارد و بی دردان تن پرور در دستگاه بر مسند قدرت خوابیده اند و به فکر وطن نیستند و خطاب به آنان می گوید کو حسّ حمیت و غیرت و عرق نژادی و عصبیت شما ای مفت خوران. بیچاره رعیت که کسی به فکر آنان نیست. عصبیت و عرق نژادی از بین رفته است. این وطن مردی ندارد که دلسوز داشته باشد:

ای وای دریغا که وطن مرد ندارد	کس درد ندارد
رویین تنی اندر خور ناورد ندارد	هم درد ندارد
در خاک وطن خصم همآورد ندارد	هم جمع ندارد، هم فرد ندارد
جز دیده ی گریان و رخ زرد ندارد...	
ای مفت خوران مفت خوری تا کی و تا چند	کوحس و حمیت
ای رنجبران دربه دری تا کی و تا چند	بیچاره رعیت
ای هموطنان کینه وری تا کی و تا چند	کو عرق نژادی، کو آن عصبیت

(همان، ۲۳۵)

آرزوی پیشرفت وطن و پرهیز از رسوم کهنه

بهار همواره آرزوی پیشرفت وطن را داشت واز قیود و رسوم کهنه که مایه عقب ماندگی کشور بود شکایت داشت و در این چامه که از آثار سال ۱۳۲۴ خورشیدی اوست در آن به انتقاد از رسوم کهنه و تقلید پرداخته و با تشویق به خرق عادات ناپسند و ترک تقلیدهای بی جا، با نیروی عشق آرزوی تجدد و بهروزی برای ایران نموده:

بیا تا جهان را بر هم زنیم	بدین خار و خس آتش اندر زنیم
به جز شک نیفزود از دین درس و بحث	همان به که آتش به دفتر زنیم
از این ظلمت بیکران بگذریم	در انوار بی انتها پر زنیم
چو با دام از این پوسته های زمخت	برآییم و خود را به شکر زنیم
در آییم از این در به نیروی عشق	چرا روز و شب حلقه بر در زنیم
قدم بر بساط مجدد نهیم	قلم بر رسوم مقرر زنیم
ز زندان تقلید بیرون جهیم	به شریان عادات نشتر زنیم

(بهار، ۱۳۸۷: ۵۷۷)

نجواهای جانسوز بهار و شکوه از مظالم همسایگان:

بهار از ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرده می نالد و طی قصیده ای اینگونه می سراید که در آن حدیث مظلومیت کشور به گوش همگان رسانده می شود:

ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد	نه بیور اسب کرد و نه افراسیاب کرد
از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت	ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد
تازی گرفت کشور و آیین نو نهاد	چنگیز کشت خلق و خراسان خراب کرد
کرد انگلیس آنهمه بیداد و برتری	اخلاق ما تباه کرد و جگرها کباب کرد
بشنو حدیث آنچه در این ملک بیگناه	از دیرباز تا به کنون آن جناب کرد

(همان: ۵۲۲)

عشق و سیاست

به دیده بهار، عشق و سیاست در سیرت عاشق، بی تفاوتی و غوطه خوردن ملت در عوالم خیال پروری و فرار از واقعیات سیاسی و اجتماعی است که وطن را دچار آن همه آلام و مصیبت ساخته است. از همین روست که در مستزاد از ماست که بر ماست می سراید:

این دود سیه فام که از بام وطن خاست	از ماست که بر ماست
وین شعله‌ی سوزان که برآمد ز چپ و راست	از ماست که بر ماست
جان گر به لب ما رسد از غیر ننالیم	با کس ننگالیم
از خویش بنالیم که جان سخن اینجاست	از ماست که بر ماست

(همان: ۱۲۴۱)

ملت غافل

او ملت غافل و سر در لاک فرو برده و تن آسا را، به سختی مذمت می کند و اینگونه می سراید:

گر روی زمین را همگی آب بگیرد	ای ملت هوشیار
دانم که شما را همگی خواب بگیرد	ای مردم بیکار
ور این کره را دانش و آداب بگیرد	بر این تن بیکار هرگز نکنند کار
کی راست شود چوب اگر تاب بگیرد	ای مردم بیکار

(همان، ۲۳۴)

خطاب به دولتی ها

او همواره از اینکه دولتی ها به دیگر ممالک تاخته و دایه ی دلسوزتر از مادر شده اند می تازد و می گوید:

گر روی زمین پر ز جدل گشته به ما چه	ملت به شما چه
ور موقع خذلان دول گشته به ما چه	دولت به شما چه

عالم همه پرکید و دغل گشته به ماچه
ور بین دو کس رد و بدل گشته به ماچه
آقا به شما چه
مولا به شما چه
(همان، ۲۳۴)

ادعاهای بی جا مانع پیشرفت وطن است:

بهار معتقد است در این مملکت جز ناز و افاده و ادعاهای زیاد و کبر و غرور چیز دیگری نیست و عرضه نداریم که از پس این جنگهای عمومی برآمده و به عزّ و شرف بلغاری و رومی و تجدد در اروپا می بالیم در حالیکه در صنعت بومی و شهری ضعیف مانده همین باعث عقب افتادگی ماست:

ما عرضه نداریم کزین جنگ عمومی
عزّ و شرف افزایش بلغاری و رومی
ما را نبود صنعتی از شهری و بومی
فریاد مسکنت و ذلت و شومی...
گردیم زیاده
ما باده و سواده
جز کبر و مناعت، جز ناز و افاده

(همان، ۲۳۴)

او به نااهلانی که بر مسند قدرت نشسته اند و مملکت داری نمی دانند می گوید:

کو مرد دلیری که به بازوی توانا
هر چند که پیچیده به هم رشته تدبیر
اصلاح ز نامرد مخواهید که نبود
بزداید از این چشمه، گل و لای و لجن را
آرد سوی چنبر سر گم گشته رسن را
یک مرتبه، شیرزن و دایره زن را
(همان، ۵۹۱)

استقلال مملکت

وی در هنگام اعطای امتیاز نفت شمال ایران به آمریکا، به دشمن داخلی و خارجی حمله کرده و می گوید کسی که تاج همّت بر سر خویش گذاشته باشد، به دست کسی اختیار کشورش را نمی دهد:

کسی که افسر همّت نهاد بر سر خویش
بگو به سفله که در دست اجنبی ندهد
چه غم عقیده ما را گر به قول سفیه
حقوق نفت شمال و جنوب خاصه ماست
به دست کس ندهد اختیار خویش
کسی که نان پدرخورده، دست مادر خویش
کسی به کشور خود گرد کرده لشکر خویش
بگو به خصم بسوزان به نفت پیکر خویش
(همان، ۱۰۴۱)

دفاع از آزادی خواهان راه وطن

شاعر مشروطه خواه و مجنون وطن به عنوان بسط امنیت و عدالت و ایجاد مشروطیت واقعی در کشور و بیرون راندن عمال نادرست از ادارات دولتی، بنای مداخله گذارده و از حزب قیامیون که موسس آن شیخ محمد خیابانی بود دفاع می کند و عقیده دارد که سرگشتگی ایران و بی سر و سامانی آن زیر سر سران بی تدبیر است که نگهبانی ایران را به عهده دارند ولی در پی ویرانی آن هستند:

در دست کسانی است نگهبانی ایران
آن قوم سرانند که زیر سر آنهاست
کاسرار نمودند به ویرانی ایران
سرگشتگی و بی سرو سامانی ایران

الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند این سلسله در سلسله جنبانی ایران
(همان: ۲۷۱)

او از شیخ محمد خیابانی که در راه تاسیس حزب قیامیون در تبریز تلاش بسیار کرد و در یک زد و خورد خانگی به دست
عُمال دولتی کشته شد دفاع می کند و ترجیع بند خیابانی را می سراید:

از آستی ار دست حقیقت به درآید	این دستگه غیرطبیعی به سر آید
رخسار بیوشند و جیهان ریاکار	که چهر طبیعت زپس پرده درآید
ای قاتل آزادی ایران به حذر باش	زان لحظه که قاضی به سر محتضر آید
پرگیرد و در بارگه عدل بنالد	این روح کزین کالبد خسته برآید
ملت بود آن شیر که هنگام تراحم	چون بیشتر آزرده شود پیش تر آید
گرخون خیابانی مظلوم بجوشد	سرتاسر ایران کفن سرخ بیوشد

(همان: ۲۷۳)

همچنین در وصف سرداران مشروطه که علیه حکومت استبداد قیام کردند چنین می سراید:

ای شیردل ای دلیـرستار	سردار مجاهدان تبریز
ای بسته میان به فرّ دادار	در حفظ حقوق عزّت آمیز
ای ناصر مّلت ای سپهدار	ای از ره جور کرده پرهیز
ای باقرخان راد سالار	بر خرمن جور آتش انگیز

(همان: ۲۷۳)

و در وصف سیدمحمد طباطبائی روحانی مشهور و پیشرو مشروطیت با نام حجتّ دین و احیا کننده دین نیز چنین می سراید:

ای حجتّ دین، حکیم مشفق	وی محیی دین حق محمد
ای فخر تبار آل صادق	سبط علی و سلیل احمد
خوش باش که بخت شد موافق	و اقبال برون کشید مسند

(همان: ۱۳۵)

وی این بخت موافق را همان پیروزی مشروطیت می داند.

تاوان گرفتن بهار از ورود به سیاست

بهار از مفاصد اخلاقی و اجتماعی که در جامعه وجود داشت آزرده دل و نالان بود. دل او دردمند وطن بود ولی؛ تاسف بر
گذشته می خورد و اینکه چرا به سیاست ورود نموده و عمر خویش در این راه تلف کرده:

زدلبر بوسه ای تاوان گرفتم	پس از عمری خسارت جان گرفتم
به آسانی مرا تاوان نمی داد	زمین بوسیدم و تاوان گرفتم
دو ده سال اندر این تاریک دوزخ	که آن را روضه رضوان گرفتم
به امید نجات مُلک، خود را	بشیر شوکت و عمران گرفتم
برای قوت گرگان گرسنه	زشیر گرسنه ستخوان گرفتم

شدم غافل ز تقدیر الهی
 ز غفلت، عصر محنت زای خود را
 چه محنت ها که در تبعید دیدم
 پیای شسته دست از جان شیرین
 ز سال بیست تا نزدیکی شصت
 ندیدم قدردانی هیچ از این قوم
 پی آبادی ایران گرفتم
 قیاس از عهد نوشروان گرفتم
 چه عبرت ها که از زندان گرفتم
 مکرر ترک خان و مان گرفتم
 جوانی دادم و حرمان گرفتم
 گروهی سفله را انسان گرفتم
 (همان: ۵۷۹)

نتیجه گیری

استاد بهار ملک الشعرای عصر خویش بود. او در میدان هنرنمایی سخن سمند فصاحت و بلاغت را به جولان آورده و چکامه ها و قصاید و غزلیات فراوان به پیشگاه علم و ادب تقدیم نموده است.

شعر بهار، شعری روان و رساست، او قصاید خود را به اقتضای طبع و غزلیات را بر سبیل تفنن می سرود. در میان غزل های او نمونه هایی که بتوان آنها را از حیث مضمون با سروده های دیگر غزل سرایان مقایسه کرد کمتر می توان پیدا نمود. هر چند از جنبه ی لفظی و فخامت و انسجام کلام بدان ایرادی نمی توان گرفت، جز آنکه در غزل؛ بر خلاف رسم متعارف، گاه به تصریح و گاه به کنایه، مضامین انتقاد آمیز و شکوائیه ی وطنی و سیاسی را نیز گنجانیده است.

بهار با دوری از تکلف و تصنع، اشعاری زیبا و فصیح آفرید. دقت نظر بهار در توجه به لفظ و معنا کم نظیرست. او در خلق تصاویر و توصیفات به ویژه بیان مسایل اجتماعی و سیاسی، با شهامت تمام از وطن دفاع کرده و از ملت غیرت و حمیت طلب می کند. بهار علاوه بر مشاغل دولتی و اجتماعی، در علم و ادب و نویسندگی، در انظار جهانیان مقامی کم نظیر یافته و در همین مرحله ی پختگی و اجتهادست که از عشق و پایداری در راه وطن و تاختن به اجانب طبع آزمایی نموده و میراثی عاشقانه در کنار پرداخت های سیاسی و اجتماعی، برای ما به یادگار گذاشته است؛ که مهمترین مولفه ی وطن دوستی بهار، خدمت صادقانه و بی ادعای او به وطن است.

عشق و سیاست در سیرت عاشقانه بهار، و نگاه به آلام و مصیبت های وطن در دوران ناکسان و نا اهلان، و بی تفاوتی عمال بی سیاست، از واقعیات سیاسی آن روز است که در قالب مستزاد گونه از ماست که بر ماست به سادگی و صراحت بیان می دارد. او ملت ایران را ملتی می داند که از وطن پرستی تنها داعیه ای دارند که به هنگام عمل ترسو و خائف سر در زیر عبا کرده و دست دشمنان داخلی و خارجی را در تطاول و دست اندازی به وطن باز می گذارند و کلام آخر: او عاشقانه در راه وطن و اعتلای فرهنگی آن قلم فرسایی کرده و همه ی ملت را به شهامت، غیرت و حمیت دعوت می کند و سرپرستی ملت را به دست خداوند می سپارد.

منابع

۱. آدمیت، فریدون. (۱۳۵۶). اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، چاپ پنجم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲. آژند، یعقوب (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، چاپ اول. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳. آراین پور، یحیی (۱۳۵۷)، از صبا تا نیما، چاپ پنجم. تهران: انتشارات فرانکلین.
۴. اشرف زاده، رضا، (۱۳۷۷)، گزیده‌ی رباعیات عطار نیشابوری، چاپ اول، تهران: اساطیر.
۵. امام خمینی (ره)، (۱۳۷۴)، گزیده‌ی از اندیشه و آرا امام خمینی (ره)، قم، موسسه نشر آثار امام رحمه الله.
۶. برزگر خالقی، محمدرضا، (۱۳۸۲)، حافظ، شرح غزل‌ها، تهران: زوآر.
۷. بهار، محمد تقی (۱۳۵۶)، (دیوان اشعار)، دو جلد. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۸. _____ (۱۳۸۷)، (دیوان اشعار)، تهران، انتشارات نگاه.
۹. جلالی، لیلا، (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی وطن دوستی محمود درویش و ملک الشعرای بهار، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، سال دهم، شماره ۳۸، ص ۱۱۱-۱۳۴.
۱۰. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین، (۱۳۶۲)، دیوان شعر، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوآر.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۲) دیوان دهخدا. به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم: نشر تیراژه.
۱۲. زمانی، کریم، (۱۳۸۶)، شرح جامع مثنوی معنوی، جلد ۱ و ۲، تهران: اطلاعات.
۱۳. سعدی، مصلح الدین، (۱۳۸۷)، بوستان سعدی، چاپ اول، قم: نسیم حیات.
۱۴. _____، _____، گلستان سعدی، چاپ اول، قم: نسیم حیات.
۱۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.
۱۶. شمیسا، سیروس، (۱۳۶۶)، فرهنگ تلمیحات، تهران: فردوسی.
۱۷. کسروی، سید احمد (۱۳۴۰) تاریخ مشروطه‌ی ایران، چاپ پنجم: انتشارات امیر کبیر.
۱۸. گلچین معانی، احمد، (۱۳۷۳)، فرهنگ اشعار صائب، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.
۱۹. معین، محمد، (۱۳۸۲)، فرهنگ فارسی، چاپ اول، تهران: حیدری.
۲۰. میرقادر، میمنت، (۱۳۷۳)، واژه‌نامه هنر شاعری، چاپ اول، تهران: کتاب مهنار.
۲۱. وصال شیرازی، (۱۳۸۷)، دیوان، تصحیح و تنظیم محمد طاووسی، چاپ اول، شیراز: انتشارات نوید.

مقالات:

۲۲. امین مقدس، ابوالحسن؛ سیاوشی، صابره، (۱۳۹۳)، بررسی تطبیقی جلوه‌های ملی‌گرایی در شعر شوقی و بهار، مجله ادبیات مجله ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره دوم.
۲۳. بهنام فرد، محمد، (۱۳۸۸)، اندیشه وطن در شعر دوره مشروطه، فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان فارسی (شماره ۲۶).
۲۴. حسن زاده، رسول، (۱۳۸۵)، حاکمیت و رهبری در اندیشه بهار، فصلنامه علمی پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، سال دهم.
۲۵. شاکر، کریم، (۱۳۸۸)، جلوه‌های عشق در شعر حسینی منزوی، فصلنامه عرفان اسلامی، سال ششم، (شماره ۲۹).
۲۶. شاه حسینی، ناصر الدین، (۱۳۹۰)، لیلای وطن در آغوش شعر مشروطیت، فصل نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره دهم.

۲۷. شمعی، میلاد؛ بیطرفان، مینو (۱۳۹۳)، تحلیل مفهوم وطن در شعر و اندیشه ی میرزاده عشقی، مجله علمی پژوهشی شعرپژوهی (دوره ۶).
۲۸. نیکویخت، ناصر؛ زارع، غلامعلی (۱۳۸۵)، وطن در شعر دوره مشروطه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی (دوره ۱۴).